



## «یاران مهربان» کتاب را دریابید!

🔗 واقعا کتاب گران است.

اصلاً آن قدر گران است که بهانه خوبی باشد برای کتاب نخواندن. مگر يك خانواده چقدر درآمد دارد که بخواند

حسام آبنوس

روزنامه نگار

بخشی از آن را هم برای خرید کتاب در نظر بگیرد تا فرهیخته شود یا فرهیخته به نظر برسد؟ تازه الان که قیمت‌ها خوب است. مثلاً يك رمان ۲۳۵ صفحه‌ای را می‌شود حدود ۲۳ یا ۲۴ هزار تومان خرید. ولی باز هم تکرار می‌کنم مگر يك خانواده که پایه حقوق مرد خانواده آن حدود يك میلیون و ۲۰۰ هزار تومان است و اجاره‌خانه و پوشك و کلی مخارج دیگر دارد، چقدر می‌تواند برای خرید کتاب هزینه کند؟ اصلاً کتاب خریدن دیگر صرف ندارد. در ضمن باز هم برای این‌که نخواهیم بهانه کتاب نخواندن را گردن قیمت کتاب بیندازیم باید بگویم کتابخانه‌های عمومی این فرصت را برایتان فراهم کرده‌اند که بتوانید با کتاب‌ها رفاقت کنید، ولی حرفم این نیست که بهتر است برویم در کتابخانه عضو شویم یا کتاب بخریم، بلکه می‌خواهم بگویم حالا که «هفته کتاب» است و همه از کتاب حرف می‌زنند و عکس یادگاری گرفتن با این «یار مهربان» مرسوم است، بد نیست از یاران مهربان این «یار مهربان» هم حرف بزنیم و آنها را ببینیم.

کتابفروش‌ها، پخش‌کننده‌ها، ناشران، چاپچی‌ها، صحاف‌ها، صفحه‌بند‌ها، طراحان جلد و کلی دسته و گروه دیگر که پشت پرده ایستاده‌اند و دارند برای کتاب‌ها کار می‌کنند و دیده نمی‌شوند. قبل از نمایشگاه کتاب صحبت از گرانی ۵۰ درصدی کاغذ بود و ناشران از این وضع گلایه داشتند و طبیعی بود که این افزایش قیمت کاغذ، تاثیر خود را روی کتاب‌ها هم بگذارد و خب وقتی کتاب گران می‌شود مردم هم کمتر کتاب می‌خرند. حالا باز در آستانه فصل سرد شاهد افزایش حدود صد درصدی قیمت کاغذ نسبت به روزهای پیش از نمایشگاه کتاب تهران هستیم و خب نمی‌خواهم بگویم مساوی با افزایش قیمت کتاب است (که هست) ولی می‌خواهم بگویم حالا که کتاب گران می‌شود به دنبال آن مردم هم کمتر کتاب می‌خرند، چون اولویت‌های مهم‌تری در مخارج دارند و طبیعی است که کتاب را در رده‌های آخر قرار دهند، ولی یادمان باشد به هر میزان که قیمت کتاب‌ها افزایش داشته باشد یاران مهربان و بی‌سر و صدای «یار مهربان» هم بیشتر در تنگنا و فشار قرار می‌گیرند. تمام حرفم همین بود که بگویم گرانی کتاب فقط متوجه ناشر نیست که خب ناشر برای دفع ضرر یا کمتر چاپ می‌کند یا این‌که کارگران و دیگر وابستگان به فعالیت خود را کاهش می‌دهد تا بتواند هزینه‌های خود را مدیریت کرده و ضرر نکند. این تعدیل پنهان نیروهای خرد حوزه نشر آسیب‌زننده است؛ آسیبی که می‌تواند جریان نشدنی باشد.

ای‌کاش در این هفته کتاب، مسؤولان و متولیان مرتبط با کتاب و البته غیرمرتبط (چون هرکسی هرکاری از دستش بر بیاید بد نیست دست بچنانند) فکری هم برای این صنعت بی‌سر و صدا ولی آینده‌ساز کشور می‌کردند تا خانواده بزرگ نشر و خانواده‌های آنها در تنگنا قرار نگیرند. 📖

# ب بسم ا...

۲ **قصه**

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم  
سه‌شنبه ۲۹ آبان ۹۷ • شماره ۲



## روایت‌های یک مادر کتاب‌باز بیداری در دنیای «بابالنگ‌دراز»

ساده که بشود به دخترکی هشت ساله که دچار نگرانی‌های فلسفی شده، توضیحش داد. باید با این وضعیت کنار بیاییم...

به جایش گفتم: «بیا برات کتاب بخونم...» تا بیاید بخزد روی تخت، کتاب «بابالنگ‌دراز» را دانلود کردم. برایش سرگذشت دخترک مستعد پرورشگاهی‌ای را خواندم که مثل يك خواب، زندگی‌اش عوض می‌شود... لحظات سکرآوری که دخترک از پله‌های عریض تاریک پرورشگاه می‌رود بالا؛ با تن خسته يك روز پرکار و ملال‌آور؛ با ناامیدی مزمی از این‌که در پرورشگاه، امکان هیچ نوع زندگی شادتر و ساده‌تری برایش نیست. پله‌ها را به‌کندی بالا می‌رود، مثل يك کابوسی طولانی و کند. اما بالای پله‌ها، دقایق عجیبی انتظارش را می‌کشد. قرار است دنیایش طوری عوض شود که انگار کسی دست سر شانه‌اش گذاشته و از این خواب مخوف آهسته، بیدارش کرده.

دخترک قرار است به خوابیدن در دنیای خاکستری و پرنج خودش پایان دهد و ناگهان در دنیای دیگری بیدار شود! دنیایی که در آن، دیگر دخترک دوست‌داشته‌نشده ناشادی نیست که موظف است به هزار کار سخت.

در دنیای جدید، دخترک قرار است شاد و سرخوش باشد و از صفر، از خودش چیزی بسازد که دوست دارد. قرار است بیدار شود و ببیند حتی نامش چیز دیگری است. البته که در دنیای جدید هم همیشه به‌یاد خواهد داشت که او را از خوابی تلخ بیدار کرده‌اند و با بقیه يك فرق ناخوشایند دارد. تجربه‌هایش با دیگران به کل متفاوت است و یاد می‌گیرد از زندگی جدیدی که «انگار زندگی به دختر دیگه‌اس و به جودی قرض داده» لذت ببرد...

دخترک به سرگذشت شیرین جودی گوش می‌دهد و کم‌کم رنگ‌پریدگی گونه‌هایش به رنگ صورتی ملایمی تغییر می‌کند و خوابش می‌برد...

نمی‌دانم! شاید «بابالنگ‌دراز» در این نگاه، رسمیت‌بخشیدن به احتمال خواب‌بودن ما و امکان بیدارشدنمان در دنیایی کاملاً متفاوت بود. شاید من سوال را پاسخ ندادم. شاید خودم همداستان شدم، طوری که انگار یواشکی گفته باشم: «این سوال خودمم هست!» شاید روان‌شناسی مثلاً در آن لحظه توصیه‌های دیگری می‌داشت یا مثلاً مادر بزرگ، نگرانی دخترک را طور دیگری رفع می‌کرد.

اما يك «کتاب‌باز»، گمانم همیشه به‌عنوان اولین فکر، ماهی‌های اندیشه‌اش را از کتاب‌هایی که خوانده، صید می‌کند. 🐟

🔗 داشت خوابم می‌برد که توی تاریکی

يك خرمن موی بلند نیم‌مرطوب خوب

خشک نشده حمام يك ساعت قبل، از

در آمد تو و لب تخت نشست. دخترک

پس از آن همه وقت که از من گرفته

بود تا بنشینم کنارش و برایش قصه

بخوانم، خوابش نبرده بود. صورتش

هم خیس بود. و صدایش حتی. پرسیدم: «چی شده؟ باز زنبور

گاوی اومده سراغت؟» گفت: «نه... یه چیزیه که خیلی عذابم

می‌ده. از فکرش بیرون نمی‌رم.»

فکرم هزار راه مگورفت. اولینش احتمال اذیت و آزار در راه یا

خود مدرسه بود.

با وحشت دست‌هایش را محکم گرفتم: «چه جور چیزی

آخه؟!»

گفت: «بیشتر وقت‌ها حس می‌کنم همه زندگی‌مون،

خوشگذرونی‌هامون، مسافرت، پارک، بستنی خوردن توی

کافی‌شاپ، بازی‌هامون، همه یه خوابه. من دارم همه اینارو

توی خواب می‌بینم...»

گرچه‌آهی از سر آسودگی آن احتمال ترسناک کشیدم، اما

حس می‌کردم عذاب این فکر چقدر ممکن است باشد. با این

حال، انگار که مثلاً چندان مهم نیست، گفتم: «خوب این‌که

بد نیست. وقتی بیدار بشی، می‌بینی یه خواب خوب دیدی

پراز خوشی و تفریح. وقتی بیدار شدی هم می‌برمت پارک و

مسافرت و اینجور جاها، می‌شه دوتا! هم خواب خوب، هم

بیداری خوب...»

گریه‌اش شدیدتر شد: «نه... می‌ترسم وقتی بیدار بشم ببینم

هیچی نیست... هیچی هیچی...»

بالاخره ضربه کامل را حس کردم. می‌ترسید توی بیداری کلا

یکی دیگر باشد، با زندگی متفاوت، تجربه‌های به‌کل متفاوت...

یا بدتر... شاید حتی فهمیده بود که ممکن است بیدار شود و

به معنای فلسفی، ببیند واقعا «هیچی» نیست... قلبم فشرد

شد برای فشردگی قلب هشت سال و نیمه‌اش...

اول سکوت کردم. فقط در آغوشش گرفتم و کمی فکر کردم.

خواستم بگویم: «بیا یه راهی پیدا کنیم که بهت ثابت بشه اینا

توی بیداریه...»

اما پس از چند ثانیه فهمیدم واقعا هیچ راهی نیست که ثابت

شود هر کدام ما الان داریم زندگی‌مان را توی خواب پیش

می‌بریم یا بیداری! هیچ راهی وجود ندارد که بفهمیم بیرون

ذهن شاید خواب‌ما، چه خبر است! لااقل نه راهی آنچنان



سمیه‌سادات حسینی

نویسنده



دخترک به سرگذشت

شیرین جودی

گوش می‌دهد و

کم‌کم رنگ‌پریدگی

گونه‌هایش به رنگ

صورتی ملایمی تغییر

می‌کند و خوابش

می‌برد...